الا یا کس نشنوان بدرو
صد بار کمان جو حب

تمام

سرای سرای ناسده
حاجت برجو شد جوا
شد

[illegible] [illegible] ور [illegible]
شناسب [illegible] سفر [illegible]
ستمکاسکی [illegible]
اگر مدح جاه [illegible] بگویم

[illegible] [illegible]
وی [illegible] [illegible]
مرا نه [illegible]
سا میدم [illegible] خرص و هوا [illegible]

بعطمیر احمد گریبان [illegible]
بهم رسید تشش [illegible]
که ما شدیم راستان نعم عالی

بیاری یاران [illegible]
[illegible] ردی [illegible]
لشد اسیر باهمن مار اسک

خط
بنده به این سند که کماف ب
شکسته بسیاهوی حون
به مدد تقدیر سلطان حاکم

صفحه
بسکه در ایکی صد ایکی ب
شبهه جو روح در روح
تالای والای رضاق و

نقشبندی ... [illegible] قارون
... [illegible] ...
حسان معانی سپهر وزارت

... [illegible] ...
... صاحب ... [illegible]
محیط المکارم سحاب مواهب

تشنه چون قطرهٔ آب
خیالِ کس بدیده سر لعاب
عدو میکند اریف
گهی بروای که لعل مه تو

همی اندر زمین اندر بیابان وادی
گهی بالا عصار
گهی باز آودست
همی سوده در دست پای مرا

افاعی
ز نیش نمود بسم عقارب
حرارت شدید
ز هوا آتش زفرد حرارت

صفت عوا
نزول زمین از ریاح
ستم معطار عبار
که چون موم شد دل سنگ وا

[illegible]

[illegible]

۱۸ شعر [illegible] و

یوسف [illegible] جدا [illegible] [illegible] عشق [illegible]

غزل

[illegible] گشته [illegible] [illegible] الاحزان

[illegible] حالی ناجانی [illegible] همچو [illegible]

[illegible] زحل [illegible]

سعادت

بداع عشق اگر بمیرم نباشم غم [illegible]

[illegible] چون زرنگ [illegible]

[illegible] روی [illegible]

[illegible] مستی

ز لطف [illegible] اگر [illegible] همه [illegible]

غزل [illegible]

دوست [illegible] باغ نافه [illegible]

[illegible]

[illegible] بسوی بستان [illegible] دیدم که

[illegible] عالم [illegible]

[illegible]

تحمل [illegible]

کنون چو عذر گناهان خویش خواهم تمام

ز دیده خون دوم بر نگاه عرق شد

سواد لطف بخشش وصفا بدو ز رحمتش سکندر است
سر نه فخر ز بنیش

زبرده دمی نیست الغرابی
سیر بو کسند یار از سخن بدون

منهم سواد سخن گرچه نیستم در زبان
زبانکه ملکان خاک و ابر غش احمق

به نور شناسائی تو سر مستی عشق

بتان بنات باده خمخانه شما صحبت لعل پاره حکمت

معمّا چو به توحید تو گشادم لب

شد از هدایت فضل تو گفتم معلق

سر خواهم چه خواهم شکافم چو انار
[illegible]

دل روا حفظ خواهم کشیدن چو ورق
[illegible]

16

نه چو کسی ... صدیق [illegible]

نه به سوا به سر ... رضای نعیم

نه در بزرگی عثمان چو او فقیر بزرگی

تو اس سید سادات سید الابدی

نعت گستر شد ... بیان ...

نه در شجاعت حیدر خواجه حق

بتیغ زبان‌ها نموده تریاق
بنفع طمع بیمار داده سبق
دوات در طلب آب لطف بوده لحون

بباغ بلبل از شوق تو شکسته زبان
بشاخ فاخته مجبور یار و تو عشق
قلم ز همت نام بزرگ تو سر تیشق

ز دوستان یار و تو نیستی نشان سنبل

چشم ابروهای تو شیرین نیشتر

زنار مهره برای زاهد مروارید

ساره ابرای سوخ

محکم یار زیبا اندر تعلق

بیز کعبه رسول

رکاه عنبر سارا زیا سمن مشق

سمنی جلیل کند قوم عیش ار کم

سمی مالک ست عمر دو زار کاروق

ترا است مالک نہی داوری

سمنی زب سیرہ حرہ

سینہ پارہ لالہ

ترا اسرار است خدائی ... الحق

سپس الگدزان فلوری گدر رای
فشق عقیق
دندان دیده گس پید از عقیق

که بر فراز و بر بامداد مطلع صبح

که باشد از دمن اسرو و صدف لولو
سمن ترش
که پوشد از انشر

که بر فرود هر شب لصد صبح شفق

برای مبلغ ایمان او دست بنا
سر واده پی سودای محبت جان و تن را
جز او لطف کرا رو عیسی ابن مریم

چو من بی کس که جوا انسان عشق
سر [illegible] روشن
جز او ملطف که سازه جو موسی ز علق

درو یکی کمر روان در صفت نسیم

مطلع دراوده وطن نشان دوادره اعجوبی

نہی ہمالتبن خلاق شند ہما خلق

بیان سند بیدقید وره راند محمد منحنی

بیان رحمن جال لوره معلی

نہی کتابت کتاب شند الکار ورق

نه منجنیق رسد بر سرش نه کنگر
[illegible] دونی زره ای بر [illegible]
حصار کرده [illegible]

نه تیر چرخ نه سامان بر نشستن بوق
[illegible] لوان [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] جلت [illegible]

قصیده انوری

منور است [illegible] ز کلک

پیش [illegible]

بحکمتی که حلل اندرش نیلو راه

ز تخت [illegible] نشسته [illegible] سعادت اوراق بهار

ز جوی [illegible] نشسته [illegible] اوراق رونق

ز مهره ماه کشاده در آن نمکدان برق

فلک با من نبرد چالاکیست که
بعد سیزده از این صبح
نگو بشکم رسید از محل قوافل

سپید و
شبستان
قسمت حجره کان معابر
در لقاب
[illegible]
صیقل مراکب غبط

که داری چو درگاه صاحب پناهی
محکن محنت صد مقرر بار
مشو منکر آن غایب از بستان اثر

مستعون عمر نفیس درگاه او کن
با جان از خلاص مشو سعید العواد
که هر کس که غایب شد او گشت خاب

همی چون شنید این حدیث از بشیر

مر آن گفت بس شکر طال البواب

اگرچه ترا هست جای شکایت

[illegible] جیبی

[illegible] جیبی [illegible]

سر غنا روی و [illegible]

ولی هست کرا ان نیز دوا

کرمانی

مرا هر زمان غصه بر غصه زاید

[illegible] مصائب [illegible]

مرا هر زمان گریه بر گریه عارض

[illegible]

چراست با من زمانه مخالف
ز تاریخ های
ز تنویر شمع های جهان فروز
سپهر عجب

چرا گشت با من ستاره مخالف
چراغ
که العمر
سپهر آسمان را چه دور است
است عار

کنون بحال

شبهای ... مطلب گردون
چه ... زلف ... ...

ز قصد مراد و جفای رما

درین حال ... فلک ... ...
... زر و ...
... هوا ...

ز بعد دیار و فراق لواب

سبز گردون
بسکه شد در برج ... مه نو شد رکاب
نشست ... جبهه
شده جبهه صفا ساعد سعودش تقدیم

طالع منور
مطلع زر کس ... رکاب
شارق صبح ...
شده صبح طالع ثریایش غبار

شهاب

قصیده در [illegible]

سقی الله لیلا کصبغ الکواکب

بتان سیه چشم و عنبر ذوایب

درخش نقش سیاه حبش را

فلک را ز صبح سپید و دوایر

روان در رکاب از کواکب ثوابت

چشم بیمار تو خواهد بدعا | از اشارات دو ابروی شفا

که مستسقی تشنه بیشتر نیست | از دو ابروی کسی بیش بیبرجور

وه چه ابرو کف نازک | که برو سبزه از رشته جان

ن

چه اشارت

وه چه جام و چه جبین مطلع بدر

صبح سیمین دم صبح شب قدر

صبح پیشانی تکبین دود و بین روشن

جوهری جبین لعل را چکاره جوهر

وه چه چین سوی جبین کرده رها

آبشار عرق شرم و حیا

جام پیشانیت از حسن و جمال

گل ز رخسار تو از رنگ و نمی

بین از آتش رو سوختم

کشته لبریزی کنج ذولال

وه چه رخساره هم جان افروز

هر زمان بنده صباح نوروز

وه چه جام و

وه چه حلقه زلف خم خم

همه پر شسته بیداد و ستم

وه چه گیسوست من آه چو مو

در بست از خم گیسوی رسا

هر قدم خاک نشین سلسله

موج عنبر شده نامش گیسو

آمده تا کمرت زلف نژند
جدولی کرده روان مع ظلمات
شد نمیرق انوار تجلیات

خم بخم حلقه بحلقه چه کمند
جدولی نقره عجب
فرق چه نکته کلک تقدیر

وه چه قد بهشت ارباب کرم
شاخ گل سرو روان نکیل ام
وه چه سر دارد از ان رو لیلی

چون سپهر پشت سر شب سیاه روی
شاخ زان پشته نمودار چو ماه
کز سینه خانه برامد لیلی

سراپای سیمری عرب
ای پیشکار پشت بن حرکات
جلوه نار سر چون احباب
دل ز کف داده سرو شمشاد

بنده قد تو سرو آزاد
لعل می
وه چه جلوه
سیر کاووس چشم
سوی چمن

وه چه قدرت

دیگر این قصه مجد و سال
سهلست
خوش کسی خاطر و حسن نگاهی
سوی او گوشهٔ چشمی

هوا ده بر حرف بست یکی اداه

حرف اراده ده بیانه بود حواده

بس مردم ز جفا بیتو حکایت کنم

امتحان باش بس من از نو شکایت کنم

از تو قطع نظر لطف و عنایت کنم

همه جا قصهٔ درد تو روایت کنم

۱ ستم ارزده و بسیار

رو خود رالست ره عدم

ایسمعو من ارنی

همه کس خورم و من درد

لطف بسیار دارم

دیران راست و من ایسمع عمر

چهین بابرو ردن سکهن تا سده
سره ابرعوی پیچهن تا سده

الحمد الحمد که این قاعده آموخته

همرف باکهن و سمهن تا سده
همر مجعوبی آبهن تا سده

کیست ... او ستاد لو اینها ره

سبزهٔ تا ایمن ز نسیم سحر است

بار آلهٔ سجده

سر و منزل بنشستم

[illegible]

ابتدای خط مشکین تو ز ابتدا شوم

که ما قسمت است

خود سیمگون ارزند ایشان گل

[illegible]

چند پیش تو بقدر از همه کمتر باشیم
لطف کن لطف که از لطف تو بهتر باشیم
از خطا نیست اگر از خود بهتر باشیم

از تو چند ای بت طناز ستمگر باشیم
چند پامال جفای تو ... باشیم
چند در راه تو با خاک برابر باشیم

هر که این بار چو هر بار ز کو خواهم رفت
چهره آلوده کونیان جگر
از سر کوی تو با دیده تر خواهم رفت

روی بازآمدنم نیست اگر خواهم رفت
گریه بر غم زدر [illegible]
تا لطف مسکینی است [illegible] خواهم رفت

گر دانی که یک لحظه کنی بشوق وصالت برقصم

ارواحی همه علوی کرده بنا جهه ترا کسب سواد

هست ورا عنصر همه اعلای و خاکی اگر از جوهر عرض

۱۶۱ ام فکر مرحم بدون است

مسئله سواد سرخ هوس و عشق عقول العوام ایمان

رجوع شود

آدمی با پری از حور لقا

خوب غلط جلوه سرا یافته است

کرد نظر بسته او

سی پیداران حقیقت

که بدنبات فرستاد خدا

از نو وشب سبی پری با دو لعل

از نو عشق در دو دو بالان

قطره آب در ان چاه ذقن
مینماید چو سهیلی ز یمن

ز دقت پا بالصفا فشرده
زنخدان که وی لطافت برده

چه زنخ قطره که جواهر بمکد
که نشسته سیمبری لب ابر [illegible]

چو تبسم لعل ... دل زار
شد عطا شیرینی لب ...

غنچه نوبسته ... مرغ چمن
در چمن وا شدن ...

بوسه می جوشید ز قند
گل اسفناوی نسرین بوتند

به تبسم چو کنی لب شیرین
همچو غنچه ز خنده اشنای چو بست
شده غنچه که لب بشکست

قند ریزد ز شکر ریا شیرین
وه چه خنده ایی صورت حسن
قفص شیشه یی بشکست

چه تبسم لعل

وه چه دندان چه لب کشته بید
در شفق صبح سر روز ایسد
چه سخن نشئه پیمانه ناز

در ارسی کرده چو آواز بود
تا اس سخن دا وود
قوت جان چاشنی عمر دراز

لب قندان تو آید بنظر
ریزه قند که ریزد ز ارقند
سخن آن لب شیرین شکر قند

نرخ لعل که بود پیر زر گوهر
وچمن سیم … لعل ایران
پشیمن گوهر غلطان غلطان

وه چه لب لعل بدخشان گشته
مشرق صبح نکو نشو
چه زبان شعله جواله جان

از زبان چه نسیم گشته
ریزد امروز در صد گونه سخن
برگ لاله شده در غنچه نهان

عجب نشستن پیش ... با دل
و ... از شاخ ...

لب نوشین تو در شکر خند

وه چه عجب ... در حلقه سیم
در غم عشق صرف ...

دل و جان کرده مقرر از قند

تعویذ بنا بنقش نگار سمن
چمن
بیاز شگوفه
بینی زد و طاق ابرو

بینی از غنچه نسق
بنفشه
بار آورده دو
سرنگون مرگ گل عنبر بو

ز خطایی و دو گوشش بیچی
سر زلفش به نیم ببه

وه چه گوشش و چه بنا گوشش نگر
کز سمن رشته دو سرک کلم

ز شب تیره عشاق دمید
ز بنا گوشش نو صبح امید

وہ چھہ جمال اختر ما سوختہ کان
ہمنشہ مردمک چشم نہان
جیہ ز ما بہمہ بہ شیرینی جان

نہ ہمین حسن صباحت داری
صد نمک جان ملاحت داری
سوز دیوانہ کی عشق تبان

نیست شکوفه ز آتش رخ یار... ای یا... | وه چه شکوفه بهار کمنا

رنگ می با لطف نقش پروار | صاع صهبای شفق

خال زهر نیست بر آن چهره آل | کاتب حوالی است ز دیوان

وه چه بیم زدن آشوب چشم | چشم است سینه نمایند بنظم

اردو سوز نگین صف بهم | مغز بادام نقش پرور

وه چه سرمه چه سواد خط یار | مژه های تو کرد پست اعتبار

شده تیغ نگه راست خیابان
سرمه شیرازه جزو ار ... ن

وه چه تیر نگه سرکش
قسم تیغ نگه ...
افسون افسون
... جنون

بیم از چشم مژگان دراز
زود بال پری در پرواز

چه نره قامت تصویر پری

بل مرغ نگه عشوه گری

وه چه برگشته مژه چنچل یار

سست کشتن مژگان سیاه

رند چیست فسون نگاه

لعل داران نگاه همه ناز

نمیخورد نشتر نگاه تو قسم

سر کشش چشم یعقوب چون وسیم
که ببین می‌کند نگاه بهم

که زند آن صف مژگان بر هم

وه چه بر هم زدنش سعی بحجت بار
صف عروسان نظار

وه چه چشم افتد ول در غزال
وحشی آهوی نظر در دام
چه نکهتها صهبای فرنگ

آهو
سینه بیتاب بر جبین
ریزان باده
سینه کار
خورده مهر بتان تیر خدنگ

معدن حسنت از تا پا سر

سر چه پارها شد زند بر جا نشست

ابیات هم سنبل بالا بهاست

عفو عفوت بود از هم ...

قالب جسم شمال جوران

وه چه سایه قمر سرو روان

وه چه سیاق از گل نسرین شد
دست گلچین قضا گلدسته شد
وه چه لبریز تراکت کف پا

حیف پای تو تماشا دارد
در لطافت ید بیضا دارد
برگ گل آینه تاره جلا

ساق سیمین تو چون گردن حور
بصفا تاب ده جوشش بلور

چشم فانش از ان راز نهان
حرف اعجاز است نیز دانان

فاتش نرگسه یعنی مطلب
عکس افتاده زنجاه عجب

دویم ساق

چه سرین با که هوس کرده گرم
گشته تاج سمن عنبر بو
تا ف چون حلقه جسم است

می‌نهد زیر سرین بالش نرم
سیب نعل با سمن و نهان است
زان سرین موی میان زنار است

گرده را طلعتم تافت لب آب

قیمه جستن کی شکستن و سیب دو دن ا بست

سیر گرد آب زلال

سعوده دست قضا ای

وه چه باغن چو طوبی بر وارد
بهشت نیست ابلال ابرارد
چه کمر است کمر دیگر هیچ

است بهم نظر است
که مجمع سیمبران
پیچ و تاب نظر دیگر هیچ

از حنا بسکه بر کف پا رنگ بست

پشت دست نگار بسته است

ناخنست را که صد شرف است

وه چه زیبا نشست و گرد رخش

همچو شده بر ورق نقره طلا

زانکه رخساره او پر کلف است

وه چه ناخن

وه چه بسا عقد نشستان بیرون

تیر بسته بر کاب صبا

خوانده بنامه عشاق نواز

وه چه پنجه مژه تیز دارن

شانه زلف عروسان چمن

75

سرو کو بندی نمی آید بکار
قدرت آورده پشیمان و وبال
ساشلعت ماهی دریای صفات

وه چه پیشانی و تیغ سیماب
زده سر جوش لطافت زده
هر سر موج لطافت باشد

وه چه ساعد

وه چه سینه بزلال گوهر

وه چه چاک سینه

رشته ناخن وکلید

گلنار

لعل حل گشته لیعک درر

از هم سینه ات ای

عبدین یاره بهلال است دوبار

تو چه پاک از شب هجران داری
بعبی گل شیشه ز ابر [illegible]
شبنم بو نکند [illegible]

صبح از چاک گریبان داری
نغمه باد صبا در
وه چه بو [illegible] نکهت گلشن
[illegible] مشک ختن

وه چه چاک

چه طراوت گل شبنم دیده

[illegible] نمی‌بینی چمن [illegible]

مغز بادام بهی غلطیده

سبکی آب طراوت سبکی باد لطافت ز نسیم [illegible]

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت
چون یار دل و دین من است

وه چه چمن تنخه بوی گلاب

بخت بس پای تو

یاسمن رنگ و بهار

[illegible]

وه چه آغوش وصال احباب

[illegible]

عاشقی هست در ایام شباب

زخمها رو زلف چو سمن

پیچ پیچ بس بیاض کردن

بدن از عکس رخ پر شقیقت

ره چه پیچ کردن سر خواره بعو

بسته زینه بسته بعو

لعل شد دانه دری در وقت

تا چشم عرق بار

وه چه غبغب بهوای بردوش

بهر سر کمند

ز دقن غبغبی بر سعی زلال

افکنده هلال

بار کرده ۱۵ ست نزاکت آغوش

وه چه غبغب ز دقن ارونران

ماند به سیب سر از طلال ان

قصیده بحریه

سحرگه چو شد بر شبستان خاور
برآمد چو [illegible] شب با قمر

هوا شد مطلع و فلک گشت روشن
ضمیرات گلشن ز باد نسیم

روان سبو سبو گلعذاران مهرو بجلوه قیامت لقا [illegible]

تنیده بتکله پرورش شیرین پدیران
رفتن ولاو
بگفتن ولاو بر

یکی از قباب آب و تاب جاش
یکی از عرق بر روشن

یکی کرده گلگون از خون عاشق
یکی غازه بر چهره و غازه دیگر

خرامان و نازان و نازان چو ...

بر اسپه روی پاسه ...

تیر سید و تند ید و بخنده بر من

... ابراهمن زون دو دست ...

... سن ...

لبشور بکه شوریده ... مغز ... سر

شبم آخر اشارت نمود از شباب
فلک وار چو گشت از رکاب سحر

که عید سعید است عیان شد سرشور
برج حب البابت ز فلک و

نسودی اگر روی بر خاک پا ام
کجا ماه را جبهه سودی مرا

سر خلق حسن و حسن نظر
سر انسانیست برآرایش

نمکینست سخن
نمی گردد سه مہر نور از حضور

چو در قبضه آورد زرین کمان را
شد از نیلقش شیر گردون دوان

اگر از اقتضای هیبت ضمیرش
توجه کند به ساکن منقطر

اثر کاهی از نقصان سبحای عنت
بماند نیز تروکهکشان

گزین پیش چندین صحیفهای نقش
کتاب ثنائش همچو اندر اسم

ایا سبز ریشی که در نشتر بزرگان
دلی صاف و فتنه اسیر آمیز
دلت روشن و سینه ات بی گلیمو

عظیم الشان نشست تو الله اکبر
فشانده نقش شیر ماه را افتاده بر
جهانبانان کمر در دست همی بستند

کهی آمدی در ضمیرم که گیرم
سر کلک نوبارم سلک گوهر
بنظام احسان عقد ابر نیسان

بعزم زیارت زیبندگان دهر
وجود تو مفتاح باب معانی
وجود تو فتح باب سخنور

بهای عکسی که لطف تو کرد ایجاد
شد ارزان ندارسی لطفی بر
بهر کج ادای که شد را خلعت سست

[illegible] طاق شد
چه شد گلستان از قدوم تو
ردش شد قبول و [illegible] بهتر
گذشت

کنون نوبت ما شد [illegible] سرکرد [illegible]

دل و دوست بسر و دو چشم نقطه [illegible] [illegible] است

کز نظم [illegible] بیان کنم

یکایک که بیند ز حرف فراغم ابا غم لب لب و با غم معطر

جانشین خدایم معین
کاسم سعین نعایم نصرت

بود تا فلک سایه پرور گردون
بود تا شه مهر همبر و همسیر

همه سال خامت بگردا جاری همه خلق باشاد کامی مسیر

شب و روز دوری او عید سازد کس

به حقیقت باخبر از رفیع

تمام شد

تمت بدست ... برادر دعای حق گذارند

قصیده مجرم

عمل مشتاق

گر صفت ... پرده از رخ ...

... بعشوه ... [illegible]

نخوان زریر ... [illegible]

نبالہ سطر بعشوه ... [illegible]

... نقش ... حکیم ... بالفلاس ...

بغض ... [illegible]

... زاده ... [illegible]

چو نیست بینش در دیده دل رخ از انجا بد چه حاصل

که هست یکسان بچشم کوران چه نقش پنهان چه آشکارا

درس سعادت [illegible] افکند [illegible] صبا [illegible] خوش [illegible]

بود همچو دود [illegible] افتاد [illegible]

گرو ز عشق بود تا [illegible] نیز [illegible]

مستی

تو نشد قدر [illegible] عشق [illegible]

چو شمع [illegible] سوزد [illegible]

[illegible]

بست عزم چون بینم عنان طفل خود را
کرو فنی بسوای مکتبم بستن کار را

نجم شستم از رقم با علمش لشاد
پیروی کی عمر ببینم که ... نشد

نهالی را که بمجون تا بیه ورد م نکو چیان ببنم بجام دیگران چا سر نشترا

صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را
که سر بکوه و بیابان تو داده‌ای ما را

شکرفروش که عمرش دراز باد چرا
تفقدی نکند طوطی شکرخا را

عروس حسن اجازت مگر نداد گل
که پرسشی نکند عندلیب شیدا را

چو با حبیب نشینی و باده پیمایی
به یاد دار محبان باده پیما را

ندانم از چه سبب رنگ آشنایی نیست
سهی قدان سیه چشم ماه سیما را

جز این قدر نتوان دید در جمال تو عیب
که خال مهر و وفا نیست روی زیبا را

آسمان

بامکان چه عجب گر شکفته غنچه

سماع زهره برقص آورد مسیحا را

لطف باشد اینهمه [illegible]

با لبهام دل بستند دیده [illegible]

همچو هارون نیم دارم در بلای عشق زار کاشکی هرگز ندیدی دیده [illegible]

میکشیم جور و جفا بابت ز هجران ای صنم رو ی بنما تا به بیند حافظ بار و

[illegible]

سواد ویه

سواد دیده من تنگ تر ز چشم بتان
سخن ز تنگی دهن نگار اعراض

پیاله با تو بگیرم و سرخوشی ورزم
که شسته باد چه دارد ز مفتی تا قاضی

چه تیر است بمژگان خشمت تو که سخن
برید خامه تقوی بغمزه چون مقراض

چو عکس زلف و رخت در میان چشم افتاد
گرفت دیدهٔ مردم از آن سیاه و سفید

غزل

میسوزم از فراقت رو از جفا بگردان
هجران بلای جان است یارب [illegible]

ز نقاب فتنه بنما و بیا بیا ای [illegible]
[illegible]

منم جلوه نماید بر سر خاک کردن
تا او بسر دو دار حبشی بر کردان

نعمای عقل و دین ...
... عیب ...

مرغوله را اگر دوان یعنی بر سیم گل
بوی بخور و عنبر گرد صبا کرد وان

ای نور چشم مستان در عین انتظارم
چنگ حزین و جامی بنواز یا بگردان

دوران همی نویسد بر عارضش خطی خوش
یا رب نوشته بد از یار ما بگردان

حافظ ز خوبرویان بخشش تو جز جفا نیست
گر نیستت رضایی حکم خدا بگردان

چه اشارات سخن گفتن ناز
شرح بیت زلف گلشن راز

کرده و نساله ابروی یار
با بیان گوشه چشم و سرگوشی یار

زه چه و نساله تیر تیغ ستم
سرمه چشم غزالان حرم

چشم مست تو بهنگام خرام
طوطی نا رشتو بال
چون کشتی و بسته بر ابروی دوا

سرو را کرده نهال یادام
بشکست بر مصاف
و بسته بر حوف
وه چه و بر سر بجلا

رفیع قوا قوی خرد

ملتجا اورا که در همه برکات و یمنات و

سکن و ... افاق جهان عمرو وزن معتاد بر ...

و بعد عبد العاجز ... محمد سعی لطف صحیح صورت ...

حروف کهر و اعلت اعراف اگر باد و می ... عی

صوری و غایت اکرمه و کرم حو

سهل و ملاقی رباعی

محلی شی
چیزهان وچه
و فاعل و مفعول
واحد و جمع
اصداد

جسم مجرد و مرکب
جوهر و عرض [illegible]
[illegible] ماده و صورت

مکان الف
نقیض اکر [illegible]
ساکن و [illegible]
سکون اکرد
حرکت [illegible]
خط و دایره و نقطه [illegible]

جسم ماهی [illegible]
[illegible] اکرطوق و [illegible]
[illegible] سیاره

جسم [illegible]
[illegible] فلک و [illegible]
فلک و [illegible] ثابت سیاره
بروج

و درجات و اسم
رقعت آثار سعادت چھم و طوچھ صھو
خط سعد و نکھ سر پچھ و مال پچھ سرف میں قرآن ترو
مسطور چھم شکر پچھ سی برابر صلوات سوتی رہان
وجود عدم و علمت و نور و ہمہ ارانِ ہمہ اعد و لطف و
مہار و سحر و شام چھ اعا رحمہ
حد ای خاتم اکر

111

غیبت

شهود است محاد است

کیفیت الکامس ... و ذکر عدا لعسی و

الاقتران چه ماهی چه مستعمل چه بهار و چه خزان مسموم

پیری و جوانی و ذکر ضعف شده

داور اداوری بهار و مطلوم فوارا صحرا پیدا

ولی الکوثر قوی

نی وارثن نو
عالم ام ازنوی لا سف کس کہ نو
قائل ہوات نوی کل مع حوات نوی واقع
تومی اکرم ام اوصوی عالم وغم نوی ام سعد
عالم موم ودوی عالم کسرہ
عقد سرہ نوت

خالق رزاق

توئی توئی هست قادر توئی

در همه موجود توئی بهر معبود توئی که

نیست ملک و هم او بعز او تعالی بود ذات صفات تو ذات حکیم

از جلال و اکرام [illegible] ادراک کنه صفت ذات

[illegible] ادراک [illegible] کنه [illegible]

چو براول کی راوش کرارس ولی
وعلو حقا کرد بوجون وچاپا
رولی حم کنز نصر نعوت
لعاشق

آو تو خی تھا وات
ووهام وحن همی وعا

حال وجان ... قور تر بعو
تھا کلاالا حی والا

۱۰ اقو نزا عزا
کی ... ل

بیان

حق ز خالق [illegible]

[illegible] رسالت [illegible]

رسول [illegible] صالح [illegible]

حکم الٰهی [illegible]

[illegible] دین [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

[illegible] ۱۳۲۶

مارو

حمد و ثنای ذات واجب البقا

عفو کن این جرم و خطا ز ما نموده

در جرم صدرت بیچون و چرا

تم تمام